

تفسیر سوره‌ی نبأ (۷۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره‌ی «نبأ» اولین سوره از جزء سی‌ام، یعنی آخرین جزء قرآن، است. زمانی که ما مدرسه می‌رفتیم، جزء سی‌ام قرآن، که به آن «عَمَّ جزو» می‌گفتند، جزء کتاب‌های درسی ما بود. «عَمَّ جزو» یعنی جزء پایانی قرآن که با کلمه‌ی عَمَّ شروع می‌شود. «عَمَّ» مخفف «عَنْ» و «ما» ست. «عَنْ» یعنی از، و «ما» یعنی آنچه. عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. یعنی از چه می‌پرسند؟ يَتَسَاءَلُونَ فعل مضارع است و اشاره دارد به اینکه این چیست که دایم از آن سؤال می‌کنند؟ این چیست که درک و فهمش برایشان مشکل است. مدام می‌پرسند:

عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ. از آن خبر عظیم. «نبأ» یعنی خبر، خبر مهم. واژه‌ی «نبی» و «انبیاء» هم از همین ریشه‌ی «نبأ» است. «نبی» یعنی کسی که خبر و آگاهی یافته است. الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. «الذی» موصول است. یعنی آن خبری که آنها فِيهِ در آن، درباره‌ی آن موضوع، مُخْتَلِفُونَ با هم اختلاف دارند.

پس، آغاز سوره درباره‌ی مطلبی است که مردم در آن اختلاف دارند. کسانی آن را نمی‌دانند، برایشان مجهول است. و درباره‌ی آن که خبر عظیمی است سؤال دارند. ما درباره‌ی مسائل پیش پا افتاده‌ی زندگی، چون برایمان روشن است، همه تجربیات یکسانی داریم و تقریباً درباره‌ی آنها اختلافی نداریم؛ ولی حتی در مورد همین مسائل هم خیلی وقت‌ها اختلاف پیش می‌آید. حال بنگرید که در مسائلی که مربوط به دنیای دیگر است و به این جهان ارتباطی ندارد و علمش را هم نداریم و

بناست در آینده تحقق پیدا کند تا چه اندازه باید به بحث پرداخت و این مسائل چه قدر می‌تواند مناقشه برانگیز و اختلافی باشد.

یکی از این مسائل خبری است که پیامبران درباره‌ی جهان آخرت آورده‌اند. مسئله آخرت از مسائل علمی نیست که کسی بخواهد در آن تحقیق آزمایشگاهی و تجربی کند. علم امروز ناظر به پدیده‌هایی است که در طبیعت موجود است. پس، چیزی که هنوز واقع نشده و موجود نیست، نسبت به آن نمی‌توانیم شناخت علمی داشته باشیم. موضوع معاد و آخرت موضوعی به اصطلاح ماوراء فیزیک و متافیزیکی است. مسئله‌ی خدا هم همین‌طور. خدا را هم با ابزار علمی نمی‌توان شناخت. یگانه راه شناخت خداوند شناخت آثار و نشانه‌ها و آیات اوست. البته بحث عقلی مطلب دیگری است و می‌شود از طریق آن به وجود خداوند و نبوت و معاد پی برد. یک نمونه‌اش اینکه با مطالعه‌ی جنین و تکامل تدریجی آن و رشد دست و پا در آن، نتیجه می‌گیریم که این اعضا چون به درد زندگی در رحم نمی‌خورد، پس، باید برای زندگی در خارج از رحم شکل گرفته باشد. و نتیجه‌ی بعدی آنکه این جنین روزی از رحم خارج خواهد شد و به دنیای دیگری قدم خواهد گذاشت. آخرت و قیامت را هم به همین طریق، یعنی از طریق مشاهده و تأمل عقلی در تغییر و تحولاتی که انسان در دنیا دستخوش آن است، می‌توان به وجود آن پی برد.

بعد از این مقدمه، می‌گوید: **كَلَّا سَيَعْلَمُونَ**. کَلَّا یعنی این‌طور نیست، چنین نیست. به‌زودی خواهند دانست که چنین نیست که می‌پندارند و اختلاف می‌کنند و گروهی انکار می‌کنند و گروهی دیگر تردید می‌نمایند. بلکه به‌زودی همه خواهند دانست.

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. باز هم چنان نیست که می‌پندارند و به‌زودی خواهند دانست. و این جمله برای تأکید تکرار شده است. ما در زبان فارسی هم نظیر این عبارت را داریم. مثلاً می‌گوییم «از این خبرها نیست». یا «نخیر، این خبرها نیست». اینجا هم مشابه همان جمله‌ی بیانی به کار رفته است؛ می‌گوید و برای تأکید بر اهمیت گفته‌اش تکرار می‌کند که به‌زودی این امر برایشان روشن خواهد شد.

حال، از این آیه تا آیه‌ی شانزدهم شروع می‌کند نشانه‌هایی از وجود آخرت را ارائه کردن. یعنی اگر می‌خواهید بفهمید که آخرت آمدنی است یا نه، نگاه کنید به این نشانه‌ها و آثاری که در همین دنیا بر وجود دنیای دیگر دلالت دارد. پس، به

جای اینکه بحث فلسفی و کلامی مطرح کند، یا به بحث‌های عرفانی بپردازد، فقط چشم ما را باز می‌کند به آثار و آیاتی در همین کره‌ی خاکی تا از آنها پی به وجود آخرت و دنیای دیگر ببریم.

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. «أ» یعنی آیا. **لَمْ نَجْعَلِ** قرار نداده‌ایم زمین را **مِهَادًا**. «مهاد» یعنی بستر و مهد، و «مهد» یعنی گهواره. پس، زمین گهواره و قرارگاهی است برای انسان. زمین نیز همچون گهواره، که بچه در آن آرام می‌گیرد و به خواب می‌رود، دایم در حرکت است.

زمین دو حرکت وضعی و انتقالی دارد. اما زمین، که آرامشگاه آدمی است، از ابتدا چنین نبود. اولاً در دورانی از آن، همه‌ی سطح آن را آب فرا گرفته بود و پس از گذشت میلیون‌ها سال به صورت کنونی درآمد. شاید بیشتر عمر زمین در همان زمان‌هایی که سراسرش را آب می‌پوشانده گذشته باشد.

میلیون‌ها سال زمین انقلابات بزرگ جوّی و طوفان‌ها داشته و اصلاً روی آرامش به خود نمی‌دیده است و جای زیست هیچ موجود زنده‌ای نبوده است. اما بعد آرام آرام دریاها آغاز به عقب‌نشینی و شکافتن کردند و خشکی‌ها پدید آمد، که تازه آن وقت هم آتشفشان‌ها و زلزله‌ها و حرکت دایمی خشکی‌ها زمین را برای زیستن غیرممکن می‌ساخت.

زمین حتی پوسته‌ی محافظ هم نداشت تا جلوی شهاب سنگ‌هایی را که مدام از آسمان بر آن می‌بارید بگیرد، یا مانع برخورد اشعه‌های کیهانی با آن شود؛ در برابر اشعه‌هایی مانند اشعه‌ی ماوراءبنفش یا ذرات باردار خورشیدی و کیهانی کاملاً بی‌حفاظ بود و هیچ جاندار و جنبه‌ای نمی‌توانست بر روی آن پدید آید. و حالا پس از میلیون‌ها سال، این خانه برای زیست انسان‌ها ساخته شده.

اینکه می‌گوید **نَجْعَلِ** و فعل را مضارع می‌آورد، نه ماضی، یعنی باز همچنان زمین در حال تحول است و آماده و آماده‌تر می‌شود. محیط زیست ما دائماً در حال بیشتر آماده شدن است. پس، شمایی که منکر آخرتید به این سیر تحولات زمین و قرارگاه خودتان نظر کنید و بینید آیا این سیر، روزی متوقف خواهد شد؟ چرا می‌پندارید آنچه پیوسته در حال تحول است سرانجام روزی تحولات آن متوقف می‌شود و سرانجامی و غایتی و مقصودی بر آن مترتب نیست؟ به چه دلیل معتقدید

که این تحولات سرانجام تمام و بیهودگی اش آشکار خواهد شد و معلوم می‌شود که هیچ مقصودی در کار نبوده است؟

وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا. و کوه‌ها را «اوتاد» قرار دادیم. اوتاد جمع «وَتَد» به معنی میخ است. کوه‌ها که مثل میخ محکم و استوارند تا زمین از جای نجبد. در قرآن اهرام مصر را هم اوتاد گفته است. **وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ**^۱ و فرعون صاحب و دارای میخ‌ها. یعنی همان اهرام. اهرام هم استوار و محکم در زمین قرار گرفته‌اند و آن را میخکوب کرده‌اند.

در سوره‌های دیگر به جای آن کلمه‌ی «رَوَاسِي» آمده است. «رَوَاسِي» یعنی لنگر. چون کشتی تا لنگر نیندازد متوقف نمی‌شود و امواج آن را می‌برند. قاره‌های زمین هم مثل آن است. یادتان هست که در قدیم در ایران مردم برای اینکه در زمستان‌ها آب حوض یخ نزنند، تخته پاره‌هایی در آن می‌انداختند تا بر روی آب شناور باشد و آن را دایم در حرکت نگه دارد و مانع یخ بستن آن شود.

پوسته‌های جامد زمین، یعنی قاره‌ها هم، در دورانی دایم در حرکت بودند و بعدها این خشکی‌ها از حرکت ایستاد و قشر جامد زمین روی طبقات مذاب زیرین میخکوب شد. فی‌المثل کوهی مانند هیمالیا در زیرزمین هم همان اندازه ارتفاع دارد که بر روی زمین. یعنی پایین پوسته‌ی زمین و قشر جامد آن صاف نیست که روی توده‌های مذاب خود سُر بخورد و بلغزد. و این قشر جامد بسیار نازک است. اگر کره زمین را یک سیب در نظر بگیریم، قشر جامدش، نسبت به بخش مذاب و خمیری آن، از پوست سیب نازک‌تر است.

این است که زمین، برای اینکه حرکت نکند، لازم بود در قشر زیرین خود فرو رود و به آن گیر کند. پس، این «اوتاد» درواقع لنگر زمین‌اند. در جای دیگر می‌گوید: **وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ**^۲ خداوند زمین را گسترش داد. **وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّ مِنْ فَوْقِهَا** و بر روی آن لنگرهایی، یعنی کوه‌هایی استوار، پدید آورد. **وَبَارَكَ فِيهَا**^۳ و در آن برکت نهاد. **وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًّ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ**^۴ او لنگرهایی بر زمین افکند تا آن شما را نجنباند و به حرکت در نیاورد. **أَنْ**

۱. ص (۳۸) / ۱۲.

۲. رعد (۱۳) / ۳.

۳. فصلت (۴۱) / ۱۰.

۴. لقمان (۳۱) / ۱۰.

شرحی بر سوره نبا (۷۸) _____ ۵

تَمِيدَ بِكُمْ امتداد ندهد شما را؛ یعنی شما را به این طرف و آن طرف حرکت ندهد و بر روی آن ثابت بمانید. پس اول در طی میلیون‌ها سال پوسته‌ی زمین آرام گرفت و سپس برای ثابت و استوار شدنش کوه‌ها پدید آمدند.

و مرحله‌ی سوم **وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا**. و شما را جفت جفت، یعنی نر و ماده، آفریدیم. گفته‌اند زمین عمرش حدود چهار میلیارد سال است و، بنا بر تحقیق دانشمندان، بیش از نیمی از این مدت اصلاً جنسیت و زوجیت در زمین وجود نداشت. یعنی تا میلیون‌ها سال، که تنها حیات بر روی زمین حیات گیاهی بود، نر و ماده‌ی هر گیاه در خود آن بود و از هیچ گیاهی به صورت جداگانه نر و ماده وجود نداشت. از حدود شاید دو میلیارد سال پیش، رفته رفته جلبک‌های سطح دریا پدید آمد که ظاهراً اولین نمونه‌های جنسیت و زوجیت شناخته شده‌اند. پیش از آن، موتاسیون، یا جهش طبیعی یا رشد طبیعی، فوق‌العاده کند بود؛ اما از موقعی که زوجیت به وجود آمد و امکان انتقال اطلاعات از طریق D.N.A فراهم شد، آهنگ تطور یا تکامل طبیعی سرعت و شتاب فوق‌العاده‌ای گرفت و حیات گیاهی انواع متکامل‌تری یافت و سرانجام هم حیات جانوری را در زمین پدید آورد.

اما اینکه می‌گوید: **خَلَقْنَاكُمْ**، شما را آفریدیم، با اینکه ما در آن دوره‌ها که گفتیم اثری از بشر نبود، به این دلیل است که همان دوران حیات گیاهی - و حتی پیش از آن - مقدمه‌ی حیات انسانی قرار گرفت. پس، همه‌ی اینها را می‌توان زمینه پیدایش و خلقت بشر به حساب آورد. چون انسان آخرین محصول حیات بر روی کره‌ی زمین است، پس همه‌ی آنها را می‌توان مقدمه و گام‌های نخستین حیات ما دانست. و بارها در قرآن گفته شده که شما انسان‌ها بنگرید که حیاتان از کجا آغاز شده است.

بنابراین، نخست پوسته‌ی زمین تشکیل شد و سپس خشکی‌ها به وجود آمدند و بعد کوه‌ها به زمین آرامش و استحکام بخشیدند و پس از آن زوجیت پدید آمد، و زوجیت آغاز رشد و تکامل انواع موجودات گیاهی شد و بعد ماهی‌ها و بعد دوزیستان‌ها و بعد پرنده‌ها و بعد هم پستانداران به وجود آمدند که کامل‌ترین انواع موجودات به شمار می‌روند.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا. چهارم خواب شما را مایه‌ی «سُبَات» شما ساختیم. «سُبَات» یعنی تعطیل و قطع کار، که مایه‌ی آسایش و راحتی است. اگر ما خواب

نداشتیم و یکسره کار می‌کردیم، خیلی زود فرسوده می‌شدیم و از پا می‌افتادیم. انسان حدود یک‌سوم عمرش را در خواب می‌گذراند. ما چون از همان وقت که به دنیا آمده‌ایم ساعاتی از شبانه‌روز را خوابیده‌ایم، اصلاً توجه نداریم که خواب چه نعمت بزرگی است. خواب به‌طور اتوماتیک ما را تعطیل می‌کند. و اگر وجود نداشت، ما آن‌قدر غرق کار یا سرگرمی می‌شدیم که از نفس می‌افتادیم. انسان وقتی که در حال تلاش و فعالیت است، بر اثر ترکیباتی شیمیایی، سم در بدن او تولید می‌شود و این سم موجب خستگی او می‌گردد و نیاز به استراحت پیدا می‌کند. پس، خداوند خواب را برای ما قرار داده است تا با آن راحتی و آرامش به دست آوریم و تجدید قوا کنیم.

انسان خود از اعمال حیاتی درونش، مانند کار مغز و قلب و دیگر اعضا، آگاهی لحظه به لحظه ندارد و نمی‌تواند به اختیار خود هرگاه که لازم است این فعالیت‌های حیاتی را کاهش دهد یا متوقف کند. پس، نیاز طبیعی او به استراحت در حقیقت تعطیل طبیعی کار بدن در وقتی است که ادامه‌ی کار به زیان آن است، و «سَبَات» یعنی همین.

کلمه‌ی «يَوْمُ السَّبْتِ» هم که به روز تعطیلی یهودیان گفته می‌شود، از همین ریشه است. به اعتقاد آنها، انسان پس از آنکه در هفته شش روز برای خود کار کرد، باید یک روز را هم برای اجتماع و خدا و اعتقادش کار کند. و روز «سَبْت» همان روزی است که خداوند کار شخصی را در آن تعطیل اعلام کرده است.

اما به خواب و تأثیر شگرف آن در انسان در بسیاری از آیات قرآن اشاره شده است. مثلاً: **وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ**^۱، از جمله نشانه‌ها و آیات خدا، خواب شماست در شب و روز. بنابراین، تعمق و تفکر در پدیده‌ی خواب خود یکی از راه‌های معرفت‌کردگار است. شما اگر از اتومبیل‌تان زیاد کار بکشید و مدام از آن استفاده کنید، یا روغنش تمام می‌شود یا آبش جوش می‌آید و بالاخره خراب می‌شود. ولی انسان هر وقت که لازم باشد اتوماتیک، خودش خودش را خاموش و متوقف می‌کند.

پنجم، **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا**. و شب را پوشش شما قرار دادیم. باز ببینید که اگر شب نبود، ما هر وقت که دلمان می‌خواست شروع به کار می‌کردیم یا به آن پایان

می دادیم. ولی شب خود به خود به ما دیکته می کند که حالا باید کار را تعطیل کرد. یعنی خداوند نه تنها وقت پایان دادن به فعالیت را به بدن ما الهام کرده، بلکه وقت آن را هم در بیرون از ما معین کرده است. مسئله تنها این نیست که چون روز هوا روشن است، می فهمیم که می توان شروع به کار کرد. این یک دلیل آن است. بلکه اصلاً فعالیت مغز در شب تغییر می کند و ادامه ی کار در آن وقت دشوار می شود. پس، شب همچون «لباس»، یعنی پوششی است که باید در آن آرام گرفت، چنان که انسان در بستر خواب و پوشش آن آرام می گیرد.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا. و روز را وسیله ی معاش شما ساختیم. در روز دامنه ی زندگی گسترده است و انسان در پی کسب معاش و جستن مایه ی زندگی است. در بعضی آیات گفته **وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا**^۱ یعنی روز مایه ی بصیرت و روشنایی شما قرار داده شده است. قرآن در مورد دو پدیده ی شب و روز بسیار سخن گفته است، که اگر اکنون به آن پردازیم از بحث خود دور خواهیم شد. در هر صورت، این آیات نشان می دهد که کار آفرینش زمین و در نهایت انسان چه قدر حساب شده بوده است.

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا. و بر فرازتان هفت آسمان بنا کردیم. این آیه از اولین آیاتی است که در آن درباره ی اتمسفر یا جو زمین سخن گفته شده است. اینجا به صورت اجمالی می گوید که هفت چیز محکم بر فراز سر آدمی استوار گردیده.

در آیات دیگر عملکرد و نقش این هفت آسمان را توضیح می دهد و از جمله می گوید **وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا** و خدا در هر آسمان، وظیفه و نقش او را به او الهام کرد. پس، هر کدام از آسمان ها نقش خودش را دارد و این هفت طبقه با هفت طبقه ی زمین در تعامل و بده و بستان است. فی المثل آخرین طبقه ی مغناطیسی (مگنتوسفر) جو، با پائین ترین قشر زمین در حرکتی دورانی باعث پیدایش الکترومغناطیس می شود که آثار آن در زمین داستان غریبی دارد که قبلاً تا اندازه ای در باره آن شرح داده ایم.

واقعاً شگفت‌آور است که زمین چگونه توانسته در برابر سنگ‌های سرگردان سماوی و اشعه‌ی ماوراءبنفش و فوتون‌های فوق‌العاده سنگینی که از خورشید ساطع می‌شود خود را محافظت کند. یا حیرت‌آور است که بدانیم چه چیز مانع خارج شدن گازهای ضروری برای حیات زمین، مانند اکسیژن و هیدروژن و ازت، از جو زمین شده و آن‌ها را در بند کشیده است. در این آیه سخن از سیستمی محافظتی بر فراز زمین است که بدون آن حیات بر روی زمین غیرممکن خواهد شد.

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا. و چراغی «وهَّاج»، یعنی دایم در حال تشعشع، در آن پدیدار ساختیم. و این چراغ وهَّاج همان خورشید است که دو خاصیت دارد؛ یکی نیروی جاذبه و دیگری تشعشعاتی که از خود ساطع می‌کند، می‌پراکند. **وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا.**^۲ سوگند به خورشید و روشنایی آن. یعنی سوگند، هم به جرم خورشید، و هم به تشعشعاتش. چون این چراغ آسمان فقط روشنی بخش نیست، بلکه «وهَّاج» هم هست؛ یعنی پیوسته انرژی و امواج مورد نیاز زمین را به آن می‌رساند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا. و فرو فرستادیم از «مُعْصِرَات»، یعنی چیزهایی که فشرده و متراکم است. «عصاره» هم از همین ریشه است. عصاره‌ی چیزی را گرفتن، یعنی آن را فشردن. «مُعْصِرَات» یعنی فشرده‌ها، **مَاءً ثَبَّاجًا.** یعنی آب فراوان. که منظور تراکم ابرها و باران‌زایی آنهاست.

آیه‌ی قبلی که راجع به خورشید است با این آیه ارتباط دارد. خورشید وقتی به سطح زمین می‌تابد ایجاد حرارت می‌کند و اختلاف حرارت در هوای فوقانی سطح زمین، باد را پدید می‌آورد و باد به نوبت خود به سطح اقیانوس‌ها می‌وزد و ذرات رطوبت را بالا می‌برد و میلیون‌ها تُن آب را با خود حمل می‌کند و آنرا در زمین توزیع می‌کند. به این دلیل است که می‌گویید بنگرید که چه گونه با تابش خورشید و پیدایش ابرهای فشرده و متراکم، آب فراوانی بر شما فرو فرستادیم.

اما نتیجه‌ی باران، پدید آمدن سه محصول در زمین است: **لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا.** تا به آن آب، دانه و گیاه بیرون آوریم. یکی از آثار بارش باران به حاصل رسیدن حبوبات، یعنی گندم و جو و انواع دانه‌های دیگر خوراکی و دارویی است که بشر به آنها نیاز دارد. این محصول اول. دوم: «نبات» یعنی رویدنی‌هاست. انواع سبزیجات که به مصرف خوراکی می‌رسد و مراعاتی که خوراک دام‌ها با آن فراهم

می‌شود. محصول سوم: **وَجَنَّاتٍ** باغ‌ها و بوستان‌هایی **أَلْفَافًا**. انبوه به هم پیوسته. «الفاف» یعنی متراکم و انبوه.

تا اینجا، یعنی تا آیه‌ی شانزدهم، تحولات زمین نشان داده شده، از آماده شدن پوسته‌ی آن و پیدایش کوه‌ها و سپس پیدایش زوجیت، یعنی تنوع و شتاب در چرخه‌ی حیات، و بعد پدید آمدن شب و روز و سپس خواب و آسایش آدمی و برکت باران که همه از عوامل اصلی پیدایش حیات بر روی زمین‌اند. حال، می‌پرسد چرا می‌پندارید که همه اینها یکباره خاتمه می‌یابد و این چرخه بسته می‌شود و از گردش باز می‌ایستد، بی‌آنکه غایتی بر آنها در نظر گرفته شده باشد؟ چرا پی نمی‌برید که همه‌ی اینها، که چرخش و گردش مدام را نشان می‌دهد، هر کدام مقدمه‌ای است برای رسیدن به مرحله‌ای دیگر؟ چرا تصور می‌کنید که با مردنتان همه چیز تمام می‌شود؟ آیا در طبیعتی که منشأ پیدایش شماست، چیزی متوقف شده یا واپس رفته است؟ آیا نمی‌نگرید که همه چیز در جهان در حرکت است و در سیر رو به رشد قرار دارد؟

ملاحظه می‌کنید که سبک قرآن برای اثبات گفته‌هایش، مانند بحث‌های فلسفی نیست، که ما این همه به دنبالش هستیم، نمی‌خواهد بحث‌های انتزاعی و ذهنی مطرح کند؛ فقط می‌خواهد چشم ما را به روی طبیعت باز کند، به کوه، زمین، خواب، بیداری، شب، روز و دیگر پدیده‌های طبیعی. همه اینها نشان می‌دهد روند تحول ادامه دارد و به تحولی بزرگ منتهی خواهد شد.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. با توجه به آن مراحل پیشین، مرحله‌ی واپسین چیست که آنها را تکمیل می‌کند؟ **يَوْمَ الْفَصْلِ** روز جدایی. «فصل» یعنی جدا شدن. مثل فصل‌های چهارگانه، که هر یک از دیگری جداست. یا میان هر یک «فاصله» است. و البته فصلی هم هست که جنین را از رحم جدا می‌کند. روز زایمان «یوم الفصل» است. نوزاد که با بند ناف به مادر متصل شده، از او منفصل و جدا می‌شود و آماده زیستن در دنیای دیگر می‌گردد. شما نیز روزی از مادر زمین جدا می‌شوید و به آخرت، که جایی دیگر برای زیست شماست، منتقل خواهید شد. و آن روز **كَانَ مِيقَاتًا**. روز میقات است، یعنی روز وعده‌گاه. «میقات» یعنی زمان یا مکان ملاقات. شما به زمانی و مکانی دیگر باز خواهید رسید. روز فصل روزی است

که به دیدارش خواهید رفت. به تعبیر دیگر، روز «لقاء» و ملاقات است. اینکه به مرگ می‌گویند «لقاء»، برای این است که همه مرگ را ملاقات خواهند کرد. از آیه هفدهم به بعد درباره‌ی روز میقات است. تا پیش از این دلایلی آورده شد برای اینکه بدانیم آن روز یقیناً خواهد آمد و نشانه‌های آمدن آن را هم در همین طبیعت می‌توان دید. **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ**، روزی که در صور دمیده شود. صور یعنی شیپور، کلمه‌ای استعاری است. سابقاً در سربازخانه‌ها، یا در میدان جنگ، وقتی می‌خواستند سربازها را جمع کنند، شیپور می‌زدند. این فقط یک تشبیه است، اعلام یک وضعیت تازه و آغاز یک مرحله‌ی دیگر در جهان است.

فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا. آن‌گاه، شما فوج فوج خواهید آمد. فوج یعنی گروه بسیار. در جنگ هم وقتی شیپور را به صدا در می‌آورند، فوج لشکر حرکت می‌کند. در شیپور قیامت هم وقتی دمیده شد شما انسان‌ها فوج فوج بیرون خواهید آمد.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و آسمان شکافته و گشوده خواهد شد. **فُتِحَتِ** فعل مجهول است. نمی‌گویند کسی آسمان را خواهد گشود، بلکه آسمان‌ها خود فرو خواهد ریخت و نظامش بر هم خواهد خورد. **فَكَانَتْ أَنْوَابًا**. پس، درهای بسیاری گشوده خواهد شد. که الان بسته است. یعنی جوّ زمین که اکنون آنرا در برابر خطر سنگ‌های سرگردان و امواج کیهانی بسته و محفوظ نگه داشته از هم باز و گسیخته خواهد شد. این سقف محکمی که بر فراز زمین استوار شده، هفت هفت طبقه جو، همه‌ی آنها در هم می‌ریزد و از همه سو درهایی در آن باز می‌شود. امروز می‌بینیم که قسمتی از لایه‌ی اُژن، پاره شده و دری از آنجا باز شده واز همان جا اشعه‌ی ماوراءبنفش وارد جوّ زمین می‌شود، که آثار زیان‌باری برای زمین دارد. اما در قیامت همه‌ی درهای آسمان باز خواهد شد.

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ. و کوه‌ها به حرکت در خواهند آمد - کوه‌هایی که اکنون بر سر جای خود ثابت و استوارند. زمانی که نظام فیزیکی کنونی جهان بر هم ریزد و زمین تحت تأثیر جاذبه‌ی قوی‌تری قرار گیرد، کوه‌ها هم متلاشی و غبار خواهند شد. در آیات دیگر گفته است که مانند پشم حلاجی شده از هم خواهند پاشید. یا این که: **فَكَانَتْ سَرَابًا**. کوه‌ها سراب می‌گردند. یعنی مثل غبار و ریگ روان یا سراب بیابان خواهند شد.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا. و جهنم در آن روز کمینگاه بزرگی است. «مرصاد» جایی است که دشمن را رصد می کنند و در کمین او می نشینند. دوزخ هم درواقع چنین کمینگاهی است؛ در مقام تشبیه، مثل پایگاهی که از آنجا همه ی اعمال آدمی دیده می شود و سنگری است برای پاییدن او.

بنابراین آثار اعمال دوزخیان، خارج از وجود آنها نیست، بلکه بر آنها اشراق و تسلط دارد. دوزخ مثل میکرب و ویروس، در کمین اشخاص ضعیف و آماده ابتلاء به بیماری است. این اوصاف، چنانکه بارها اشاره کردم، مفاهیم استعاره ای است تا ما را قدری به فهم مطلب نزدیک کند.

دوزخ کمینگاه چه کسانی است؟ **لِلطَّاغِينَ**، کمینگاه طغیانگران و سرکشان است. آنهایی که از نظامات و مقررات جهان سرکشی کرده اند. **لِلطَّاغِينَ مَأْبَا.** دوزخ بازگشتگاه آنان است.

لَا يَبْنِيَنَّ فِيهَا أَحْقَابًا. «لَبَث» یعنی درنگ کردن و ماندن. و «لَبَث» از همین ریشه است. **أَحْقَابًا** جمع «حُقُب» است، به معنی مدت بسیار طولانی. منظور این است که مدت های طولانی در آن شرایط به سر خواهند برد.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا. إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا. در آنجا نه خنکایی خواهند داشت، و نه آشامیدنی گوارا، جز آبی جوشان و «غَسَّاق». که مایع کثیف و آلوده مانند چرک و خون و امثال آنهاست. این ها تشبیهاتی است در زبان عربی برای مردمی در هزار و چهارصد سال پیش برای بیان شرایطی که کافران در دوزخ خواهند داشت، شرایطی که امروز هم همچنان بر ما پوشیده مانده است. کلمات و واژه های متعارف در هر زبانی، از زندگی روزمره آنها بر گرفته و ابداع شده است، اما آن عالم برای کسی از زندگان تحقق پیدا نکرده تا کلماتی برای وصف و بیان آن پیدا کند، بنابراین، وصف جهان و اوضاع و احوالی که هنوز نیامده، با کلماتی که برای فهم امور و اشیای این جهان ساخته شده، ممکن نیست، مگر به طریق تشبیه و استعاره. مثلاً نوشیدن آب خنک و گوارا موجب آرامش در انسان می شود، و از تصور خوردن آب داغ یا جوشان، به انسان احساس بدی دست می دهد؛ و گرنه وقتی که نظام جهان به هم بخورد، دیگر معلوم نیست که جسمی از انسان باقی بماند، یا آب و چرک و خون و امثال آن وجود داشته باشد تا خوراک و آشامیدنی کسی شود. اینها همه مجاز و تشبیه و انتقال معانی با کلمات مأنوس با قوه ی فهم ماست و به طور کلی

دلالت دارد که کسانی در آن روز زندگی و حیات بسیار بدی خواهند داشت. اما اینکه چرا گفته شده آنها آشامیدنی خنکی ندارند که تشنگی شان را برطرف کند و این چه نوع تشنگی است، اینها را فقط خدا می داند و بس.

جَزَاءٌ وَفَاءٌ. اینها پاداش و جزایی است سازگار و در خور طبع و عمل آنها. یعنی کیفری نیست که مثلاً خدا فرمان بدهد که با اینها چنین و چنان رفتار کنید، بلکه نتیجه‌ی عمل خود آنهاست و بازتاب وجودشان است؛ عکس‌العمل کارهایی است که در آخرت ماهیتشان را برملا می کند. آن «جزاء» «وفاق» است؛ یعنی متناسب و موافق با ماهیت آنهاست.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا. آنها به روز حساب (قیامت) باور نداشتند. آنها هرگز فکر نمی کردند که حساب و کتابی در کار باشد. انسان اگر حتی احتمال هم بدهد که روزی خواهد آمد که از او حساب کارهایش را خواهند کشید، این جنایت‌ها و فجایعی را که هر روز شاهد آنها هستیم مرتکب نمی شود. بمب بر سر مردم نمی ریزد و گروه گروه مردم بی گناه را نمی کشد. اینها جسم و جان مردم را آتش زده اند و آتش دوزخ شعله‌های عملشان است. طاغیانی که بر مردم ستم می کنند، لابد می پندارند که جهان بی حساب و کتاب است. درحالی که هر عملی، مطابق نظامی که بر عالم حکم فرماست، بازتابی متناسب با خودش دارد. طاغیان خودشان وجود خودشان را دوزخی کرده اند.

وَكَذَبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا. آنها نشانه‌ها و آیات ما را تکذیب کردند و دروغ انگاشتند. و آن هم به شدت و با لجاج و عناد. آنها نمی پذیرفتند که نشانه‌ها و آیاتی در جهان وجود دارد که دلالت می کند بر بی حساب و کتاب نبودن جهان و اینکه هستی خالق و صاحبی دارد و چنان نیست که هر کسی هر کاری دلت می خواهد بکند و از عاقبتش بگریزد.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا. درحالی که ما هر چیزی را احصاء کرده ایم. «احصاء» یعنی شمردن و به حساب آوردن. پس، چیزی غایب از علم او نیست. **فَذُوقُوا** پس، بچشید. بچشید عذابی را که منکر آن بوده اید. حال، نتیجه‌ی عملتان را ببینید.

فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا. حال، جز عذاب بر شما اضافه نخواهد شد. این که می گوید «ما» نمی افزاییم بر شما مگر عذاب را (نه من)، یعنی همان سیستم و نظامی

که در جهان برقرار است، نتیجه‌ی عمل خودتان را پیوسته به خودتان باز می‌گرداند. اما در جهت مقابل:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا. اما برای پرهیزگاران رستگاری است. «مَفَاز» مشتق است از «فَوْز» یعنی نجات. در قرآن هم «فلاح» و هم «فوز» آمده و هر دو را اغلب «رستگاری» ترجمه می‌کنند. ولی «فلاح» به معنی شکفته شدن استعدادهای آدمی در زندگی دنیاست. رستگاری در دنیاست، نه در آخرت. ما در دنیا باید استعدادهای خود را پرورش بدهیم و شکوفان کنیم؛ ولی فوز رسیدن به خط پایان مسابقه است. این کلمه قبل از اسلام هم رواج داشته و عرب‌ها به بیابان «مَفَازَه» می‌گفتند، بیابان‌های عربستان بسیار گرم و سوزان است و شما به راحتی در بیابان و صحرا و کویر گم می‌شوید و جانتان را از دست می‌دهید. مثل کویر لوت خودمان. عرب به کسی که می‌توانست از بیابان به سلامت گذر کند و به مقصد برسد، «فائز» می‌گفت. پس، «فوز» یعنی عبور و نجات از مکانی مرگبار.

در عربستان آن روزگار، هیچ کسی به تنهایی از بیابان‌های آن عبور نمی‌کرد، به خصوص در روز که هوا بسیار داغ بود. معمولاً شب‌ها حرکت می‌کردند که هوای کویر خنک شده باشد، آن هم همراه کسانی راه شناس که به آنها «هادی» می‌گفتند. آنها ستاره‌ها را می‌شناختند و از روی وضع ستارگان و تشخیص جهات جغرافیایی می‌توانستند مسیر را پیدا کنند. پس، قرآن با مفاهیمی بیان مقصود کرده که عرب جاهلیت می‌شناخته و در اشعار و ادبیاتش آنها را به کار می‌برده است.

در اینجا دنیا تشبیه شده به بیابانی پر خطر، که راه نجات از آن پیدا نیست و از هر سو برای گذرنده‌ی آن موجب حیرانی و سرگردانی است. از این رو، باید به مدد راهنمایی انبیاء و کتاب‌های آسمانی به سلامت از آن گذر کرد. دنیا جایی است مخاطره‌آمیز که در هر گوشه‌ی آن خطری در کمین است و گم شدن و بیراهه رفتن و ضلالت در آن فراوان اتفاق می‌افتد. معروف است که آن‌گاه که مولای متقیان ضربت خوردند گفتند: **فُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ**. به پروردگار کعبه سوگند که آسوده شدم. یعنی از دنیا و شرایط سخت و گرفتاری‌های آن نجات یافتم.

آیه می‌گوید که برای رستگاران در آن روز «مَفَاز» و وسیله و دستگیره‌های نجات است، چون در دنیا تقوا می‌ورزیدند. گویی آنها برای رستخیز آموزش دیده بودند

که چه گونه از مهالک آن به سلامت بگذرند. چراغی فرا راهشان داشته‌اند که با آن مسیر درست را بینمایند.

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا. «حدائق» جمع «حدیقه» یعنی باغ است. آنها در بهشت بوستان‌هایی دارند و تاک‌هایی. صاحب جاهایی سبز و خرم‌اند. و اینکه «اعناب»، را ذکر کرده، که جمع «عنب»، به معنی انگور، از این روست که میوه‌ای بسیار انرژی‌زاست. هم از نظر مواد قندی و هم از نظر پروتئین که دو برابر، پروتئین گوشت است. و البته این مثالی است برای مردم عربستان آن روزگار که انگور و خرما را بیش از هر میوه‌ی دیگری می‌شناختند و البته برایشان انگور خوراکی لطیف‌تر و نفیس‌تر بود. آنها که به حج مشرف شده‌اند حتماً دیده‌اند که انگورهایی که در طائف به عمل می‌آید، هم بسیار درشت است و هم بسیار لطیف و بسیار ترد و شیرین و خوش طعم. در هر حال، قرآن به زبان عربی است و به زبان قومی که در هزار و چهارصد سال پیش زندگی می‌کردند آمده است. اما پیامش ابدی و فراقومی و فراتاریخی و برای همه‌ی مردمان در هر زمان و مکان است.

البته این پیام در صورت ظاهر ناظر به زندگانی کسانی است که در محیط جغرافیایی و شرایط زندگی خاصی به سر می‌بردند یعنی به زبانی است که آنها می‌توانستند درک کنند. وقتی که می‌گوید آیا به شتر نمی‌نگرید که چگونه آفریده شده، منظور این نیست که فقط این حیوان آفرینش شگفتی دارد؛ چون عرب‌ها عمدتاً با شتر سر و کار داشتند، این حیوان را برای آنها مثال آورده است.

وَكَوَاعِبَ أَثْرَابًا. «آثراب» یعنی هم‌سن و سال. «کواعب» هم یعنی برجسته و برآمده. یعنی برای آنها همسرانی است خوش‌اندام، این صفت را، هم برای زن می‌توان به کار برد و هم برای مرد. و روشن است که جوانی و زیبایی همواره مطلوب آدمی بوده است و ارضای غرایز نیز. پس، نمی‌توان آن را فی‌نفسه بد و ناروا شمرد. ممکن است این ایراد وارد شود که پاسخ به این غرایز در دنیا هم ممکن است. ولی چنان که گفتم، سخن از نعمت‌هایی است که برای ما نا شناخته است و مربوط به آخرت است و ما از کیفیت آنها بی‌خبریم. بارها در قرآن آمده است که هیچ کس نمی‌تواند لذات جهان آخرت را درک و تصور کند. اما به هر حال باید برای بشر انگیزه‌ای وجود داشته باشد. اگر خداوند هیچ چیز درباره‌ی لذات اخروی نمی‌گفت و ما هم چیزی شبیه آن را نمی‌شناختیم، شوق و رغبتی در ما برای رسیدن

به بهشت پدید نمی‌آمد. پس اینها ظاهراً وعده‌ی لذاتی است که انسان در دنیایش به آنها سخت متمایل است و اگر دقت کنید، قرآن این نعمت‌ها را همه جا به صورت نکره و نامشخص یاد کرده است: **دِهَاقًا، أُعْنَابًا، أَتْرَابًا، كَأْسًا**. و این نشان از آن دارد که آنچه گفته شده، به قدر فهم ما نازل شده.

وَكَأْسًا دِهَاقًا. «کأس» یعنی جام، جام شراب. و «دِهَاق» یعنی لبریز. آن خوشی‌ها اندک و گاه‌گاهی نیست، بلکه پر و پیمان است. درواقع هر کسی جام عمل خودش را می‌برد. و شما می‌دانید که همه‌ی عرفای بزرگ ما بدون استثناء از این واژه‌های قرآنی در آثار و اشعار خود استفاده کرده‌اند و سخن از می و معشوق و شاهد و ساقی و مستی و می‌خوری به میان آورده‌اند که همه معانی عمیق عرفانی دارد.

لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدًّا. در آنجا نه کسی حرف لغو و بیهوده می‌شنود و نه سخنی غیر واقعی و دروغ. شما اگر از هر نعمتی برخوردار باشید اما با کسانی معاشر باشید که حرف‌های مزخرف می‌زنند و دروغ می‌گویند، زندگی بر شما سخت خواهد شد. آدم بالطبع از مصاحبت با آدم‌های شایسته لذت می‌برد و دلش می‌خواهد با کسانی مصاحبت کند که سخنانشان سنجیده و شیرین و مفید باشد و گفت‌وگو با آنها حاصلی داشته باشد، نه آنکه با کسانی نزدیک باشد که از آنها فقط لاطائلات و اراجیف می‌شنود و وقتش تلف شود. آدمی از دورغ بیزار است و دوست می‌دارد آنچه به او می‌گویند حقیقت داشته باشد. در بهشت ارتباط بهشتیان و مصاحبتشان با یکدیگر در جهت مثبت و رو به کمال و رشد است.

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا. اینها پاداش و جزایی است از پروردگارت، بخششی است از روی حساب. یعنی این پاداش متناسب با اعمال اوست و بی‌حساب و کتاب نیست. انسان‌ها، چه خوب چه بد، همه در یک سطح نیستند. در میان آدم‌های خوب هم سلسله مراتب وجود دارد همان‌طور که در دنیا چنین است و همه در یک درجه از خوبی و نیک منش نیستند. اما چه کسی این وعده‌ها و هشدارها را می‌دهد؟

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. «رب» یعنی تربیت کننده و گرداننده و صاحب اختیار. او ربّ و گرداننده‌ی این جهان بی‌کران است که در مقایسه با میلیون‌ها کهکشان، جایگاه ما، یعنی زمین، به اندازه‌ی یک نوک سوزن هم نیست. آن‌که

جهانی به این عظمت را اداره می کند، تصور می کنید اداره ی شما برای او چه حکمی دارد؟ شما گمان می کنید که وقتی مردید، همه چیز تمام می شود و آخرتی در کار نخواهد بود؟ سخن و پیام اصلی این سوره درباره همین «نبا عظیم» است و توجه دادن به قدرت بی کرانی که همه ی هستی، از ذره تا کهکشان، در ید قدرت اوست:

وَمَا بَيْنَهُمَا. پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است. قدرتی که «رحمان» است. او رحمت عام دارد؛ پس، محبت و لطف و عنایاتش حکم می کند که شما رهسپار عدم نباشید. چون ذاتش رحمانیت است، به اقتضای این صفت به شما حیات مجدد می بخشد. او می خواهد شما را به سوی کمال ببرد؛ به سوی بهشت.

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا. و در برابر او هیچ کس مالک خطابی نیست، یعنی در آخرت کسی یارای گفت و گو و مجادله با او را ندارد. تصمیم گیرنده اوست و در برابر این قاضی کل کسی حق سخن گفتن ندارد. اوست که حکم نهایی را صادر می کند. سرنوشت هر کس مطابق نظامات مقرر شده به اراده ی اوست. پس، آنهایی که گمان می کنند در مورد خدا و آخرت هم می شود پارتی بازی کرد خیال باطلی در سر می پرورانند. خیلی روشن می گوید که در آن روز هیچ کسی جز خدا حق حکم کردن ندارد.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا.

روزی که روح و ملائک برپا می شوند. «اقامه» یعنی برپا کردن و برخاستن. **صَفًّا**، به صف می ایستند و **لَا يَتَكَلَّمُونَ**. و هیچ کس اجازه ی سخن گفتن ندارد، نه هیچ انسانی و نه هیچ فرشته ای. **إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ**. مگر کسی که خدای رحمان به او اجازه دهد. **وَقَالَ صَوَابًا**. و او هم سخن درست خواهد گفت. خوب، ظاهر این آیات قدری پیچیده است. اولاً **يَقُومُ** یعنی چه؟ به چه معنی روح و فرشتگان برپا و اقامه خواهند شد؟ آیا مثل انسان ها می ایستند؟ روح چیست؟ فرق میان روح و ملائک کدام است؟ «سخن نمی گویند» یعنی چه؟

شاید بتوان با مثالی مطلب را قدری روشن کرد؛ سال تحصیلی که تمام شد و موقع امتحان رسید، تصور کنید همه ی محصلان در جایی، مثلاً در سالن اجتماعات

مدرسه، جمع می‌شوند و صف می‌بندند. آن وقت هر معلمی درس خود را امتحان می‌کند. و به این ترتیب همه‌ی شاگردان در معرض آزمایش قرار می‌گیرند و هر یک باید پاسخ‌گوی معلمان خود باشند.

این مثالی است از فرشتگان که همان نیروهای کارگزار جهان‌اند. اما روح چیست؟ باید به آن مثال برگردیم؛ معلم‌ها به همه‌ی شاگردان یکسان درس داده‌اند، ولی آیا درست است که همه را یکسان امتحان کنند، درحالی‌که استعداد و هوش همه‌ی آنها یکسان و در یک سطح نیست؟ اما آنها از هر کسی به تناسب هوش و فهم و حافظه و به‌طور کلی توانایی ذهنی‌اش امتحان خواهند گرفت.

در جهان هستی نیز، که خداوند مدیر و مدبّر آن است، بشر از دو جهت امتحان می‌شود. یکی امتحان استعداد و درک و هوش، که همان امتحان روح اوست. و می‌دانیم که خداوند در آدم از روح خود دمیده است؛ روح بندگی خدا، روح صفات خدایی پیدا کردن. اینکه از روح آفریدگار در ما دمیده شده، یعنی ما استعداد خداگونه شدن داریم؛ استعداد داریم که صفات خدایی کسب کنیم. یعنی اگر خدا «علیم» است، ما هم علم پیدا کنیم. اگر خدا «حکیم» است، ما هم حکمت بیاموزیم. اگر او «عزیز» است، ما هم به عزت برسیم؛ اگر «لطیف» است، ما هم لطف نشان دهیم؛ اگر «غفور» است، ما هم اهل مغفرت و بخشش باشیم. چون استعداد کسب این توانایی‌ها و صفات در ما نهاده شده است.

دوم امکانات بیرون از این استعدادهاست، که در مثل، همان معلمان‌اند. پس، در قیامت این دو نیرو به صف می‌شوند: استعدادها و امکانات. یکی استعداد، یا «روح» است و دیگری، امکانات جهان یا «ملائکه». حالا ما هستیم و آنچه در اختیارمان قرار داده شده که روزی باید حساب همه‌ی آنها را پس بدهیم. در قرآن ترکیب «روح و ملائک» سه بار آمده که یکی از آنها در سوره‌ی «قدر» است. در شب قدر چه اتفاقی می‌افتد؟

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ.^۱ در شب قدر آن امکاناتی که یاد کردیم، بیشتر از هر وقت در اختیار بشر قرار می‌گیرد. در شب قدر امکان اینکه انسان بهتر از معلمان و کتاب و استعدادهای خود بهره‌مند شود و جهشی پیدا کند بیشتر می‌شود. درباره‌ی قیامت می‌گوید:

۳. فصلت (۴۱) / ۳۱.

۲. معارج (۷۰) / ۴.

۱. قدر (۹۷) / ۴.

تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ،^۲ در آن روز فرشتگان و روح به سوی او عروج می‌کنند. یعنی مدرسه‌ی دنیا تعطیل می‌شود. در آن روز همه‌ی اینها به پایان می‌رسد. جایی که اکنون برای پرورش و رشد ما در اختیارمان گذاشته شده تعطیل می‌شود و برنامه‌های آن را متوقف می‌کنند و معلم‌ها می‌روند.

در دنیا همواره این مقاطع وجود دارد؛ به عنوان مثال، فصل بهار بارندگی‌ها زیاده‌تر و سهم زمین از باران حیات‌بخش بیشتر است. درست مثل باران معنوی در ماه رمضان، و به خصوص در شب‌های قدر. این نعمات البته به تناسب عملکرد هر قوم و ملتی است. برکات و نعمت‌های الهی در شب‌های قدر در سراسر زمین افزایش می‌یابد. یعنی هر ساله، در شب‌های قدر، سهم معنوی بیشتری به بشر داده می‌شود. و این پله پله بالا می‌رود تا آنکه سرانجام یک روز به پایان برسد.

ما اکنون در برابر این قوا قرار داریم. باز تکرار می‌کنم که این معانی به زبانی گفته شده که برای ما قابل درک باشد. در هر صورت، روزی خواهد آمد که انسان باید پاسخگوی آن "روح" یعنی استعدادی که در وجود او دمیده شده باشد، همچنین پاسخگوی برخورداری از ملایکی که در خدمت او قرار داشتند. در قرآن به صراحت از زبان فرشتگان آمده است که:

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ^۳ ما در حیات دنیا و آخرت دوستان شما هستیم؛ با شما هستیم هم در دنیا هم در آخرت. در قرآن آمده که در جنگ بدر فرشتگان به مدد مسلمانان آمدند. مقصود این نیست به صورت انسان در آمدند و شمشیر به دست گرفتند و همراه مسلمانان جنگیدند. «ملائیک» یعنی نیروهایی که در جهان‌اند و با ما ارتباط دارند. پس، انسان موجودی نیست که به خود وانهاده شده باشد. به گواهی قرآن، هر که بگوید ربّ من تنها خداست و از کسی نه‌راسد و در این گفته استقامت و پایداری نشان دهد، **تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ**. پیوسته فرشتگان بر او نازل خواهند شد، نه اینکه به چشم خود نزول فرشتگان را ببیند، بلکه در روح و نفس خود قدرتی خواهد یافت و روح و جان او تغییر خواهد کرد. گوش جان او نیوشای این ندا خواهد شد که: **أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا**^۱.

مترسید و اندوه مخورید. به این ترتیب ترس و اندوه ناملايمات دنیا از او دور خواهد شد و کس دیگری خواهد شد.

بعد می گوید که فرشتگان به آنها دلداري می دهند که ما در کنار شما و با شما هستیم. در هر حال تردیدی نیست که روزی از ما خواهند پرسید که با این همه نیرو که در اختیار داشتی یعنی هزاران هزار آموزگار در مدرسه‌ی هستی، تو با این همه امکانات یعنی استعداد روحی و فرشتگان، به عنوان معلمان و مددکاران هستی، می توانستی خود را به بالاترین درجه‌ی انسانی برسانی، اما تو از خود چه ساختی؟ استعدادی که به تو بخشیدیم و وروح که در تو دمیدیم، تو با این روح الهی چه کردی؟ روح از تو می پرسد که چه استفاده‌ای از من برده‌ای؟ می پرسد که از این نعمت فکر و ذهن، که نهایت قدرتش هنوز برای بشر کشف نشده، چه بهره‌ای برده‌ای؟ با نیروی ذهن خود چه کرده‌ای؟ جز آنکه آن را برای سر و سامان دادن به زندگی هر روزه ات به کار برده‌ای؟

وَقَالَ صَوَابًا. و سخن این نیروها عین صواب است؛ چون واقعیت و حقیقت بر وفق نظام الهی است و بیان آنها هم مطابق با این نظام است

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ. این است آن روز حق. «حق» یعنی تحقق یافته. یعنی سخن درباره‌ی آن روز عین حقیقت است و هزل نیست. اینها شعر نیست؛ افسانه نیست؛ برای ترساندن شما گفته نشده.

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا. حال که این روز حق است و تحقق می یابد، پس بر شماست که برای خود کاری بکنید. **فَمَنْ شَاءَ**، پس، هر که بخواهد. یعنی خدا راه را برای بشر باز کرده، ولی خود بشر باید در آن قدم بگذارد. پس، تا تو نخواهی، به زور و جبر تو را به این راه نخواهند کشاند.

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَا. پس هر که بخواهد، به سوی پروردگارش «مآبی» بگیرد. «مآب» یعنی بازگشتگاه یا راه بازگشت. اینجا مدرسه‌ای است و معلمینی و امکاناتی. هر می خواهد می تواند رشته دلخواه خود را انتخاب کند. می خواهی پزشکی بخوانی، مهندسی بخوانی، حقوق بخوانی، بخوان. هدفی را انتخاب کن و به دنبال آن برو. می گوید هر که می خواهد راهی را پیش بگیرد، راه به روی او باز است. می خواهی جهاد کنی، می خواهی به یتیمان برسی، می خواهی انفاق کنی، کارهای خدایی انتخاب کنی، آزادی. مسیری را بگیر و پیش برو. بین

چه کاری از تو ساخته است و چه امکانات و استعدادهایی داری، همان‌ها را به فعلیت برسان.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا. ما شما را از عذاب نزدیکی بیم داده‌ایم. اینجا هم باز می‌گوید: **إِنَّا أَنْذَرْنَا.** یعنی هم ضمیر و هم فعل را به صیغه‌ی جمع آورده که اشاره به مجموعه‌ی جهان و سیستم و نظام آن دارد. این خودِ مدرسه است که بیم می‌دهد، نه مدیر آن. از نظام مدرسه باید بیم داشت. یعنی توجه کن که این مدرسه هدف دارد، دیده‌ای که چه کسانی در امتحانات رد شده اند. هم شاگرد اول دارد، هم شاگرد آخر. پس، خود مدرسه به تو هشدار می‌دهد که:

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا. هشدار می‌دهد به آخر سالی که در آن به عذاب می‌افتی، چون کارنامه‌ی رفوزگی را به دست می‌دهند. این انذار است. گمان نکن که این حرف‌ها هیچ معلوم نیست درست باشد، اصلاً چه کسی از آن دنیا برگشته و خبر آورده؟

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ روزی که انسان می‌نگرد، **مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ**، آنچه را که دو دست او از پیش فرستاده است. یعنی در آن روز هرکسی به‌دست آوردش می‌نگرد و می‌بیند که در زمان حیاتش چه کرده و چه چیزی برایش در آنجا فراهم شده و کارنامه‌اش چیست؟

وَيَقُولُ الْكَافِرُ، و کافر، یعنی کسی که حقیقت را پوشانده و ندیده گرفته و این انذارها را انکار کرده، می‌گوید: **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرَاءً.** ای کاش من خاک بودم. یعنی کاش من از مادر زائیده نشده بودم.

ما همه از خاک آفریده شده‌ایم. در آن روز کافر آرزو می‌کند که ای کاش هرگز به دنیا نمی‌آمدم. کاش معدوم می‌شدم و این سرنوشت را پیدا نمی‌کردم. به پروردگار پناه می‌بریم از شرّ آن روز و از او می‌خواهیم که به ما توفیق دهد که وسیله‌ی نجاتی از تقوا برای خود فراهم آوریم، تا در آخرت از جام‌های پر و پیمان و نعمات توصیف‌ناپذیر بهشت برخوردار شویم و روزی که در پیشگاه خداوند و در برابر همه‌ی نیروهای کمال‌بخش هستی حاضر می‌شویم، از تهی‌دستی خود شرمنده و سرافکننده نباشیم. پروردگار متعال همه‌ی ما را از شرّ عذاب آن روزی که

اگر بی‌زاد و توشه‌نزد او حاضر شویم، حسرت **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا** خواهیم گفت محفوظ بدارد. آمین. صدق الله العلی العظیم.